**دانش و فرهنگ امام**

تاليف: جرج جرداق، ترجمه: سيد هادى خسروشاهى

على بن ابيطالب در عقل و انديشه، يگانه و بى همتاست و به همين جهت او محور فكرى اسلام و جامع و سرچشمه علوم عربى است.

على بن ابيطالب، به سرپرستى پسر عمويش، پيامبر، پرورش يافت و سپس شاگرد وى شد و اخلاق و روش او را درباره زندگى و خلق، فرا گرفت و به ارث برد و اين ميراث در قلب و عقل او، به طور يكسان نفوذ يافت. در بررسى قرآن با بينش و نظر حكيمانه‏اى - كه مغز اشياء را جستجو مى كند تا حقائق آنها را بدست آورد - دقت نمود و در زمان طولانى خلافت ابوبكر و عمر و عثمان، فرصت‏ يافت كه به اين بررسى عميق و كامل بپردازد و ظاهر و باطن قرآن را به خوبى بداند و درك كند و زبان و قلب او، بوسيله آن استوار گردد و با آن به هم آميزد.

علم او نسبت‏ به حديث چيزى نيست كه بر آن غبار شك بنشيند. و هيچ جاى تعجب هم نيست، زيرا كه امام، بيشتر از هر صحابى و مجاهد ديگرى با پيامبر در تماس بود و از او علاوه بر چيزهائى كه همه شنيدند، مطالبى شنيد كه ديگران نشنيدند و مى‏گويند على هيچ حديثى را روايت و نقل نكرد، مگر آنكه خود از پيامبر شنيده بود و او اطمينان داشت كه از احاديث پيامبر، كلمه‏اى هم از قلب و گوش او فوت نشده است. و به على گفتند: «چطور شده كه از همه اصحاب پيامبر بيشتر، حديث دارى؟» در جواب گفت: «براى اينكه اگر من از پيامبر سؤال مى‏نمودم به من پاسخ مى‏داد و اگر سكوت مى‏كردم، پيامبر خود شروع مى‏كرد و به من حديث مى‏گفت.»

طبيعى است كه على بن ابى طالب فقه اسلامى را هم از همه بهتر بداند چنانكه از همه بهتر به آن عمل مى‏كرد، و آنهائى كه در عصر او بودند، كسى را كاملتر و صالحتر از او در فقه و فتوى نشناختند.

دانش على در فقه اسلامى، منحصر به نصوص و احكام فقهى نبود، بلكه در علوم مقدماتى فقه نيز، از قبيل حساب، بر ديگران تفوق و برترى داشت. و اگر ابو حنيفه را در قرون پس از على «امام اعظم‏» فقه مى‏دانند، بايد توجه داشت كه او شاگرد على بود، زيرا او در پيش جعفر بن محمد درس خوانده و جعفر بن محمد از پدرش استفاده كرده بود... و سلسله به على بن ابيطالب منتهى مى‏گردد.

مالك بن انس نيز با چند واسطه شاگرد على بود، زيرا او از ربيعه و ربيعه از عكرمه و عكرمه از عبد الله بن عباس و عبد الله بن عباس از على استفاده كرده بود. به ابن عباس كه استناد همه اينها بود گفته شد: «نسبت علم تو با پسر عمويت - على - چگونه است؟» در جواب گفت: «مانند قطره بارانى در برابر اقيانوس.»

همه ياران پيامبر معترفند كه پيامبر يكبار فرمود: على در قضاوت از همه شما برتر است «قاضى‏ترين شما على است‏». على براى اين از همه مردم دوران خود در قضاوت برتر بود كه از همه آنها بر فقه و شريعت كه منبع و منشاء قضاوت در اسلام است، آشناتر و داناتر بود، و علاوه، در نيروى تعقل و تفكر نيز آنچنان بود كه بتواند در موارد بروز اختلاف، وجهى را كشف و بيان دارد كه به واقعيت نزديكتر باشد و با منطق صحيح، بيشتر انطباق يابد.

و از طرف ديگر، على آن قدر از صفاء وجدان و پاكى درون بهره‏مند بود كه به او اجازه مى‏داد تا علم و آگاهى خود را در قضاوت، به بهترين روشى، اجرا كند و در حكم و داورى، عدالت را بر پايه‏اى از عقل و وجدان - هر دو - استوار سازد.

و از عمر بن خطاب نقل شده كه به على گفت: «اى ابو الحسن، خداوند مبارك نگرداند هر مشكلى را كه تو در آن حكم و داورى نكنى‏» و: «اگر على نبود، عمر هلاك مى‏شد» و: «هنگامى كه على در مسجد حاضر باشد، هيچ كس فتوى ندهد!»

از آنجائى كه على بن ابيطالب از آن كسانى بود كه در امور به ظواهر اكتفا نمى‏كنند و هميشه مى‏خواهند كه در هر مسئله‏اى به مغز و باطن آن پى ببرند، در «قرآن‏» و موضوع آن كه «دين‏» بود، به دقت پرداخت، آنچنان كه متفكران جهان در كارها به دقت و تامل مى‏پردازند. و از همين جا بود كه على مسئله دين و مذهب را يك موضع قابل دقت و تفكر و تعمق مى‏دانست و هرگز هم شخصيتى بزرگ مانند على، از دين و مذهب فقط به ظاهر آن و به اجراء احكام و اقامه حدود و برپا داشتن مراسم عبادت، اكتفا نمى‏كند. و در صورتى كه اكثريت مردم، به ظاهر دين و نتايج مادى آن در معامله و قضاوت مى‏نگرند، على در كنار دانش ظاهر احكام دين، آن را به مثابه يك موضوع فكرى محض و قابل تحقيق و ررسى و دقت عميق، مورد مطالعه و تفقه قرار مى‏دهد و از تفكر و بررسى خود دست‏بر نمى‏دارد مگر آن هنگامى كه اطمينان مى‏يابد كه اين دين، بر پايه اساسى محكم و بنيادى متحد در اصول و حقايق، استوار است...

و از همين جا، علم كلام يا فلسفه دين، پيدا شد و روى همين اصل، على نخستين دانشمند كلامى و بلكه پدر علم كلام است، براى آنكه دانشمندان نخستين اين علم، از سرچشمه على بن ابيطالب سيراب شده‏اند و اصول و مبادى اين علم از راه على به آنان رسيده است، و دانشمندان بعدى هم همچنان به نور او راه مى‏يابند و على را پيشواى خود و راهبر پيشينيان مى‏دانند.

گويا خداوند چنين خواسته است كه على بن ابيطالب در علوم عربى نيز ركن و اساس باشد، به آن نحو كه در علوم اسلامى ركن بود. براى آنكه در ميان مردم دوران امام، كسى وجود نداشت كه در علوم عربى با امام برابر باشد. و همين تبحر او در علوم عربى و منطق صحيح و قواى ذهنى خارق العاده اوست كه براى ضبط اصول و قواعد عربى به او يارى كرد تا زبان عربى مستند به دليل و برهان باشد كه نشان دهنده قدرت عقلى او در استدلال و قياس منطقى است.

در واقع على به حق واضع و پايه‏گذار علوم عربى بود كه راه را براى آيندگان هموار ساخت. تاريخ ثابت مى‏كند كه على بنيان گذار علم نحو است. شاگرد و رفيق او ابوالاسود دئلى روزى به نزد على آمد و او را غرق در تفكر ديد، پرسيد: «در چه چيزى فكر مى‏كنى يا امير المؤمنين؟!» فرمود: من در شهر شما - كوفه - سخنى شنيدم كه از نظر ادبى غلط بود، از اين رو مى‏خواهم كتابى در اصول عربى آماده سازم. سپس كاغذى به او داد كه در آن چنين بود: كلام عبارت است از اسم و فعل و حرف تا آخر ...

اين مطلب را به شكل ديگرى نيز نقل كرده و گفته‏اند: ابو الاسود دئلى به پيشگاه امام شكايت كرد كه پس از فتوحات اسلامى، بعلت آميزش و اختلاط اعراب با ديگران، غلط گوئى در بين مردم شيوع و رواج يافته، چون مردم غير عرب سخن را به درستى ادا نمى‏كنند. امام لختى سر بزير انداخت و سپس به ابوالاسود فرمود: آنچه را كه مى‏گويم بنويس، ابوالاسود قلم و كاغذى بدست گرفت، على فرمود: كلام عرب از اسم و فعل و حرف، تركيب مى‏يابد. اسم آن است كه از مسمى خبر دهد و فعل آن است كه از حركت آن آگاه سازد و حرف معنائى مى‏دهد كه نه اسم است و نه فعل! اشياء بر سه قسم است: ظاهر و مضمر، و چيزى كه هيچ يك از اين دو نيست - بنا به قول بعضى از علماى نحو، مراد اسم اشاره است - آنگاه به ابوالاسود فرمود: بدين نحو مطلب را تكميل كن و از همان روز اين علم - قواعد ادبيات عرب - بعنوان «علم نحو» شناخته شد.

از مزاياى على تيزى هوش و سرعت درك او است. موارد و نمونه‏هاى بسيارى كه بطور ارتجال و بدون سابقه مطلبى را مى‏گفت، نشان مى‏دهد كه على نيروئى در اين زمينه داشت كه در ديگران نبود و بسيار مى‏شد كه در ميان دوستان يا دشمنان، بدون مقدمه و بطور ارتجال، حكمتى نغز و سخنى شيوا مى‏گفت كه مورد توجه همگان قرار مى‏گرفت.

على در سرعت درك و حل مشكلات حساب در زمان خود بى نظير بود و مردم آن دوران، اين مشكلات را معماهائى به شمار مى‏آوردند كه براى حل آن راهى نبود و راز آن را كسى نمى‏دانست! براى نمونه مى‏گويند: زنى به نزد على آمد و شكايت كرد كه برادرش از دنيا رفته و ششصد دينار از خود باقى گذاشته ولى در موقع تقسيم، به او فقط يك دينار داده‏اند؟ على فرمود: شايد برادرت يك زن، دو دختر، يك مادر، دوازده برادر و تو را داشته است؟... و همينطور هم بود كه على گفت.

امام على درباره مسائل زندگى و جهان، جامعه بشرى، اسرار توحيد، الهيات و شناخت ماوراء الطبيعه، نظريات فراوانى ابراز داشته.

على استادى است كه همه آنهائى كه پس از وى آمدند و صاحب نظر شدند، به كمال و اصالت او اعتراف كردند و در واقع خود، پيروان آراء و شرح دهندگان نظريات او بودند.

كتاب بزرگ امام «نهج البلاغه‏» به مقدارى از گوهر حكمت غنى است كه امام را در صف اول و مقدم همه فلاسفه و حكماء جهان قرار مى‏دهد.

و هنگامى كه پيامبر فرمود: «دانشمندان امت من همچون پيامبران بنى اسرائيل هستند» آيا مقصودى جز على داشت؟!

اقتباس از كتاب امام على عليه السلام صداى عدالت انسانى (على و حقوق بشر)